

سوغات مشهدی - چینی



معاون وزیر تعاون، واردات سوغات مشهد از چین حدود ۲۰ هزار میلیارد تومان است. جراید

ساقیا این سان مکن ما را نظر
این قدر هم کله خود را نخار!
گر نمی فهمی زبان فارسی

گوزبان دیگری آرم به کار:
هر نه ایران جنسی دیر به به گتیر
هر نه چینی جنسی دیر آه آه آیار!
بیر داوار آلدیم دونن قوربان اندهم
چینی گوردوم ائلیبری بع بع داوار!
أف بالاجناش مصنوعُ بغير
کان کل واردات، انتحار!

**Barman! No no driving on the road
If made in china is your car**

(ترجمه: در جاده، ای ساقی مران
گر که هستی خودرو چینی سوار!)
بازگفتم جنس چینی ای امان
ای هوار و ای هوار و ای هوار!
ساقیا هرسو نظر می افکنی
از یمین و از جنوب و از بسار
جنس چینی روی ریل واردات
پیش چشمان تو می گردد قطار
میل و زنگ مرشد و کباده و
بدتر از آن، تنیک و دف، نی، سه تار
پوشک و سلوارکردی و کفن

یعنی از گهواره تا کنج مزار
نازنین، مریم، هما، ناهید یا
ساده گویم کل فونت زرنگار

جوز هندی، پف فیل بی ادب
پشمک و قزه قوروت و خشکبار
از حنای نقش دست نوعروس
تا به خرماي عزای سوگوار
جملگی هستند مصنوع پکن
جملگی دارند بر چین اشتهار

ساقیا برگو چه باید کرد حال؟
کم چگونه می توان کرد این فشار؟
ای کیوسان شو، بمالان سر، بگو
مشکل ما را چه داری راهکار؟
گرچه می دانم خودم، ترسم ولی
این قصیده، شعر نغز آبدار
مرتکب بر ضعف تألیفی شود
گرچه باشد خرق عادت، ابتکار
پس بیا و بی خیال قافیه
شعر را ول کن، بده چون من شعار:
هم وطن! از این نظر، از آن نظر
بعد از این کالای ایرانی بخر!

آن زمان بودی همیشه پشت بار
این زمان افتاده بر پشت تو بار
پس بیا جام شرابت را ببر
جای آن بگذار ظرف آب انار
تازه آن هم هر اناری نه، فقط
از انار باغ مش اکبر بیار!

ساقیا وقتی انار ساوه هست
کی روم من جانب نار مزار؟
از برم این سیب لبنانی ببر
جای آن بگذار سیب گلبهار
جای آن بگذار امروز نطنز
یا که نارنگی ناب شهسوار
صحبت از گوجه فرنگی هم نکن
باغ ما را بذر ایرانی بکار
بنده بیزار از برنج هندی ام
صانعم من، نیستم صانع کمار!
تا که دارم رب چین چین کی زخم
رب چینی را به شام یا ناهار؟
الغرض، ما چشم پاک و مؤمنیم
در بر ما جنس هر جایی نذار!

«عزم آن دارم که امشب نیم مست
پای کوبان، کوزه دُردی به دست
سر به بازار قلندر در نهم
پس به یک ساعت ببازم هر چه هست»
(عطار)

عزم آن دارم که امشب هوشیار
دست در دستان آن سیمین عذار
سر به بازار و خیابان در نهم
تا خرم من هر چه می خواهد نگار
تا خرم از جان و دل بی فوت وقت
هر چه را باشد عزیزم خواستار
این خرم با آن خرم را بی گمان
هست فرقی نزد مرد هوشیار
این خرم یعنی که بنده می خرم
آن یکی یعنی بلانسبت حمار
بگذریم از این سخن های سخیف
بگذریم از واضحات آشکار
می خرم من هر چه او خواهد، ولی
نی ز جنس اجنبی، از این دیار
«ساقیا در ده شرابی دلگشای»
در ده و یک جام نه، بل صد، هزار!
البته هرگاه خواهی در دهی
از شراب ناب شیرازی دهار!
نه! برو ساقی! بساط می ببر
می بترس از طعنه های آشکار
رفته بود از یادم آن دوران گذشت
«بس بگردید و بگردد روزگار»
نه تو را میخانه ای هست و نه جام
همچو من هستی تو بیکار و نزار



صفحه ۲۰
۲۵ اسفند ۱۴۰۳
شماره ۱۳۳